

ساختارهای ترکیبی اسمی زبان فارسی و کلمات مرکب م. امید*

محمدحسن جلالیان**

دانشیار گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی

چکیده

زبانهای زنده همواره ناگزیر از تولید کلمات جدید هستند. یکی از فرایندهای واژه‌سازی در برخی از زبان‌ها ترکیب عناصر بسیط یا مشتق با یکدیگر و ایجاد واژه مرکب است. از آنجا که کلمات بسیط و فرایند اشتقاق تنها بخشی از نیاز واژگانی را برآورده می‌کند، گویشوران زبان همواره ناگزیر از ساخت کلمات مرکب با استفاده از عناصر موجود و الگوهای ترکیبی آن زبان هستند. این الگوهای زبان دارای قواعد و قوانین خاصی هستند و هر زبان بر اساس ساختارهای نحوی و پیشینه تاریخی خود از آنها بهره می‌گیرد. از این رو هیچ دو زبانی، حتی دو زبان خواهر و یا دو زبانی را که یکی از دیگری منشعب شده، نمی‌توان یافت که قواعد ترکیبی عیناً مشابهی داشته باشند. در میان شاعران معاصر، مهدی اخوان ثالث با دستیابی به توانش زبانی کاملی از زبان فارسی، تعداد کثیری از کلمات مرکب را ایجاد کرده و در شعر خود به کار برده است. این توانایی، که حاصل غور و استقصاء او در متون ادبی قدیم و جدید فارسی است، باعث شده که کلمات مذکور دارای ساختاری به اسلوب و منطبق با قواعد ترکیب‌سازی در زبان فارسی باشند. تاکنون پژوهشی در مورد انواع ساختارهای مختلف به کار برده شده در ترکیب‌سازی اخوان انجام نشده است. در این نوشتار با استخراج کلمات مرکب از چند دفتر شعر این شاعر به دسته‌بندی این کلمات به لحاظ ساختاری و بررسی میزان اقبال او بر ساختارهای مختلف ترکیبی پرداخته شده است.

کلمات کلیدی: اخوان ثالث؛ کلمات مرکب؛ ملکی؛ وابسته؛ الصافی؛ عطفی؛ اتصالی.

*تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۹/۲۰ تایید نهایی: ۱۳۹۸/۰۶/۰۸

**E-mail: mh_jalalian@hotmail.com

مقدمه

یکی از روشهای ایجاد کلمات جدید در برخی از زبانها ترکیب کلمات موجود آنها با یکدیگر است. کلماتی که از این طریق به وجود می‌آیند خود کلماتی مستقل‌اند که با گروههای نحوی متفاوتند و در فرهنگهای لغت مدخل مستقلی به آنها اختصاص داده می‌شود. در ساخت این کلمات تنها از دو جزء استفاده می‌شود و امکان ساخت کلمات مرکب بیش از دو جزء وجود ندارد. این بدین معناست که در صورت وجود سه کلمه در یک ساختار ترکیبی، دو تا از آنها پیشتر با هم تشکیل یک کلمه مرکب یا یک گروه اسمی داده و به عنوان یک کلمه واحد و مستقل، و نه کلمات مجزای از هم، وارد ساختار جدید شده‌اند. زبانهای مختلف، پیرو قواعد خاصی جهت ایجاد همنشینی عناصر تشکیل‌دهنده کلمه مرکب هستند و ایجاد این همنشینی و رابطه تنها شامل قرار دادن دو عنصر سازنده در کنار یکدیگر نیست؛ بلکه این همنشینی تحت حاکمیت قواعدی از پیش تعیین شده است که زبان بر ساخت این کلمات اعمال می‌کند. این قواعد از پیش تعیین شده، زبان‌ویژه‌اند و هر زبانی قواعدی مختص خود بر این ساختار اعمال می‌کند. این قواعد، خود، تابع ویژگیهای نحوی زبان‌اند و تحولات زبان در دوره‌های تاریخی باعث ایجاد امکانات یا تحمیل محدودیتهای جدیدی در ساخت کلمات مرکب می‌شود. نمونه بارز این تأثیرات نحو و تحولات آن بر قواعد ساخت کلمات مرکب، ساختارهای ملکی ایجاد شده از یک صفت و یک اسم در زبان فارسی و پیشینه آن هستند. از آنجا که در زبانهای ایرانی دوره باستان عمدتاً - و نه همیشه - در گروههای وصفی، صفت پیش از اسم قرار می‌گیرد، نتیجتاً در اکثر قریب به اتفاق کلمات مرکب ساخته شده با این دو عنصر، صفت، مقدم بر اسم است؛ *ariya-ciça* «دارای نژاد آریایی / ایرانی»، *taxma-spāda* (اسم خاص) «دارای سپاه دلیر» نمونه‌هایی از این گونه کلمات مرکب در زبان فارسی باستان هستند (کنت ۱۹۵۳: ۵۴ بند ۱۶۱). حال با تأمل بر تقدم و تأخر اسم و صفت در گروههای وصفی در زبان فارسی امروز و نیز نحوه ساخت کلمات مرکب ملکی متشکل از صفت و اسم می‌توان به شیوه تأثیر نحو زبان بر ساخت کلمات پی برد: *روسری آبی*، *روسری آبی و آستین کوتاه*، *آستین کوتاه را ایجاد کرده است*. البته در اینجا غرض، نفی وجود ساختارهای ناقص این نظر در زبان فارسی نیست، اما با نگاهی به کلمات مرکب ساخته شده با صفت و اسم (با همین تقدم و تأخر: صفت پیش از اسم) و معادلهای آنها با ترتیب عکس (تقدم اسم بر صفت) می‌توان به میزان کهن‌تر، ادبی‌تر و یا نوشتاری بودن این گونه ساخته شده با تقدم

صفت بر اسم پی برد. تفاوت بلندقد، سفیدچشم، تنگدل و درازروده با قدبلند، چشم سفید، دلتنگ و روده دراز در همین کهن- یا ادبی- یا نوشتاری تر بودن دسته اول نسبت به دسته دوم است. چنان که ذکر شد، قواعد حاکم بر ساخت کلمات مرکب همگی قابل پیش بینی و احصاء هستند و از این رو مراجع واژه‌گزینی جهت ایجاد کلمات جدید از طریق فرایند ترکیب ملزم به پیروی از این قواعد هستند تا حاصل آن، کلمه‌ای صحیح و به آیین و قابل درک از سوی مخاطب کلام یا گویشور زبان باشد. یکی از شعرای معاصر که بیش از دیگران به تولید کلمات مرکب مبادرت ورزیده‌اند، مهدی اخوان ثالث است. در این نوشتار با سنجش کلمات مرکب ساخته شده توسط این شاعر با قواعد ترکیب در زبان فارسی به تعیین میزان صحّت و قاعده‌مندی کلمات ضرب شده توسط او پرداخته شده است.

شیوه و پیشینه پژوهش

یکی از شیوه‌هایی که در تحلیل کلمات مرکب در زبانهای ایرانی مورد استفاده قرار گرفته دسته-بندی این کلمات بر اساس اجزاء تشکیل دهنده آنهاست. راستارگویا (۱۳۷۹: ۴۱-۵۱) کلمات مرکب را در فارسی میانه، ابوالقاسمی در زبانهای باستانی، فارسی میانه و فارسی دری (۱۳۸۷: ۳۱۲-۳۱۵، ۳۳۴-۳۳۷، ۳۵۳-۳۵۷) و ناتل خانلری (۱۳۸۷: ۵۳-۷۷) و طباطبایی (۱۳۹۳) این کلمات را در زبان فارسی مورد بررسی قرار داده‌اند. این پژوهشگران در تحلیل خود از کلمات مرکب این زبانها بدون ارائه ساختارهای عمده ترکیبی در زبانهای ایرانی تنها با ذکر اجزاء ترکیب شونده و حاصل این ترکیبها دسته‌هایی پراکنده و بدون انسجام ارائه کرده‌اند و علیرغم توجه به «رابطه اجزاء کلمه مرکب با یکدیگر»^۱ در سامان دادن دسته‌بندی برای این کلمات عنایتی به این موضوع نداشته‌اند. نمونه‌هایی از این عدم ساختارمندی و انسجام در تحلیل خانلری، قرار گرفتن کلمات نکوروی و درست‌اند/ام با صاحب‌جمال و صاحب‌حال در یک دسته است (خانلری همان: ۶۱). این در حالی است که با در نظر گرفتن سه ملاک اصلی تحلیل کلمه مرکب، این دو جفت کلمه غیر از اینکه صفت‌های متشکل از صفت و اسم هستند ویژگی دیگری نیز دارند که عدم توجه بدان سبب قرار گرفتن آنها در یک دسته شده است. مثال دیگر، قرار گرفتن کلمات کم‌حرف و تازه‌داماد در یک دسته در تحلیل طباطبایی است (۱۳۹۳: ۶۷). این کلمات نیز با وجود اینکه هر دو از صفت و اسم ساخته شده‌اند نه دارای روابط یکسان بین اجزاء هستند و نه مقوله آنها برابر است. از این دست خلط‌ها در آثار پیروان این شیوه بسیار دیده می‌شود.

روش دیگر در تحلیل کلمات مرکب، شیوه سنتی است. در این شیوه که در تحلیل زبانهای هندواروپایی به ویژه زبانهای سنسکریت و اوستایی به کار رفته (نک. واکرناگل ۱۹۰۵؛ ویتنی ۱۹۶۴: ۴۸۰-۵۱۵؛ جکسن ۱۸۹۲: ۲۳۶-۲۴۵ و دوشن گیمن ۱۹۳۶) کلمات بنا بر مقوله اجزاء ترکیب شونده و رابطه نحوی-معنایی بین آنها و نیز مقوله کلمه حاصل از باهم آبی آنها مورد تحلیل قرار می گیرند و دسته های کلی آنها با در کنار هم نهادن یکباره هر سه این ملاکها ایجاد می شوند. در این دسته بندی که میراثی از زبانشناسی باستانی هندی است، این شیوه نسبت به رویکرد پیشین از آن جهت که هر سه ملاک اصلی تعریف کلمات مرکب در آن دخالت کامل دارند دارای مزیت است و این نکته باعث ایجاد دسته های معجزاً و قابل تفکیک با مرزهای مشخص و واضح می گردد. نکته حائز اهمیت در این رویکرد توجه به مسأله برون مرکز یا درون مرکز بودن کلمه مرکب است. هر چند این موضوع در زبانشناسی معاصر مورد توجه و نامگذاری قرار گرفته، دسته بندیهای کلمات مرکب در سنت هندی نشاندهنده وقوف زبانشناسان باستانی بر این موضوع است. این موضوع اشاره به این دارد که هسته معنایی و ایفاکننده نقش مرکزی در کلمات مرکب چیست؟ بر این اساس کلمات مرکب به درون مرکز و برون مرکز تقسیم شده اند. در کلمات درون مرکز یکی از اجزاء، هسته معنایی کلمه مرکب را تشکیل می دهد و جزء دیگر از طریق توصیف و یا رابطه نحوی، آن را محدود و مقید می کند. این تعریف البته شامل کلمات مرکب عطفی، که هر دو جزء نقش هسته را بر عهده دارند، نمی شود. در کلمات مرکب برون مرکز هیچ یک از دو جزء دربردارنده هسته معنایی نیست و حاصل باهم آبی دو جزء دلالت بر هسته ای بیرون از ساختار ترکیب دارد. کتابخانه کلمه ای درون مرکز است؛ از این رو که این واژه دلالت بر نوعی خانه دارد که با جزء دوم این کلمه مرکب نمایانده شده است. جزء اول، تنها، نقش محدود کردن این جزء را دارد. پیلتن اما نه دلالت بر پیل دارد و نه بر تن، بلکه دلالت بر شخص یا جانوری دارد که تنی چون تن پیل دارد. از این رو این کلمه برون مرکز است. از میان کسانی که در دسته بندی کلمات فارسی تا حدی از شیوه هندی پیروی کرده، شکی است. او با تمرکز نسبی بر روابط نحوی اجزاء، این کلمات را در دسته های (۱) مزدوج (۲) مضاعف (۳) تعیینی (شامل وابسته، توصیفی و ملکی؟) (۴) مشتق از عبارت فعلی (۵) غیر معمول قرار داده است. به رغم اتخاذ شیوه صحیح در تحلیل کلمات مرکب از سوی این محقق، در دسته بندی او اشکالات فراوان کلی و جزئی به چشم می خورد؛ از جمله می توان از این میان، به قرار دادن کلمات ملکی در ذیل تعیینی و بویژه عدم اختصاص دسته ای خاص به

کلمات مرکب اتصالی و نیز عدم توجه به مقوله اجزاء و حاصل ترکیب اشاره کرد. صادقی (۱۳۵۸، ۱۰۹-۱۱۷) نیز کلمات مرکب را در دو دسته صرفی (با دو شاخه تبیینی و ملکی) و نحوی (با سیزده شاخه که دربردارنده کلماتی هستند که در این مقاله عطفی و اتصالی نامیده شده‌اند) گنجانده است. تحلیل مختصر خیام‌پور نیز از این جهت که کلمات مرکب را بر اساس مقوله حاصل ترکیب به دو دسته اسم و صفت دسته‌بندی کرده نسبت به شیوه‌ای که در آغاز ذکر شد دارای مزیت است (رک. خیام‌پور ۱۳۹۷: ۴۷-۴۸، ۶۴).

در این پژوهش نخست دسته‌های پرکاربرد و عمده ترکیب در زبانهای ایرانی و بویژه زبان فارسی به اختصار معرفی و به صورت مختصر تشریح خواهند شد. سپس بر اساس این شیوه کلمات مرکب مهدی اخوان ثالث مورد بررسی قرار خواهند گرفت تا با مقایسه آنها با معیارهای ترکیب در زبان فارسی، میزان پابندی این شاعر به اسلوبهای ساختهای ترکیبی و نیز میزان عنایت او به ساختهای خاص نمایانده شود. این کلمات از چند دفتر شعر این شاعر، شامل زمستان، آخر شاهنامه، از این اوستا و مجموعه سه کتاب (که خود مشتمل بر در حیات کوچک پاییز در زندان، زندگی می‌گوید اما باز باید زیست و دوزخ اما سرد، است) استخراج شده و سپس با مراجعه به دو فرهنگ زبان فارسی، یعنی لغتنامه دهخدا و فرهنگ بزرگ سخن، کلماتی که ساخته اخوان نبود و پیش از او در متون نثر و نظم یا زبان محاوره کاربرد داشته به کنار نهاده شد. سپس آنچه نسبت به تعلق آن به اخوان اطمینان بیشتری وجود داشت مورد مطالعه قرار گرفت.

بحث و تحلیل

کلمات مرکب در زبانهای ایرانی قابل تفکیک به پنج دسته اصلی هستند. این پنج دسته شامل (۱) ملکی (۲) تبیینی (۳) دارای جزء دوم فعلی (۴) الصاقی (۵) دارای جزء اول غالب هستند. از میان این دسته‌ها دسته‌های ملکی برون‌مرکز، دسته‌های تبیینی و دارای جزء دوم فعلی درون‌مرکزند. در دو دسته الصاقی و دارای جزء اول غالب برخی از کلمات درون‌مرکز و برخی برون‌مرکزند.

۱- کلمات مرکب ملکی (possessive): معمولاً این دسته با نام سنسکریت *bahuvrīhi* «دارای برنج بسیار» شناخته می‌شود. ویژگیهای کلی کلمات مرکب ملکی از این قرار است: الف) برون‌مرکز هستند. ب) صفت هستند، اما مانند سایر صفات از طریق تغییر مقوله قابل تبدیل به اسم-اند (ج) این صفت توصیف‌کننده شخص یا شیئی است که دارنده مدلول تنها اسم (در مورد کلماتی که شامل یک اسم و یک صفت یا یک عدد هستند) و یا یکی از اسمهای موجود در کلمه است (در مورد کلماتی که شامل دو اسم هستند) و جزء دیگر این کلمات صفت یا عدد یا اسمی است

که توصیف‌کننده یا شمارنده یا محدودکننده همان اسم مورد تعلق و یا تملک است (نک).
مایرهورفر ۱۹۷۲: ۱۰۶-۱۰۷). این دسته خود به شش شاخه تقسیم می‌شود:

۱-۱- صفت + اسم: صفت می‌تواند صفت بسیط یا صفت فاعلی یا مفعولی گذشته باشد:
بلندقاد، برگشته‌حال و شکسته‌بال نمونه‌هایی از این دسته هستند.

۲-۱- اسم + صفت: صفت در اینجا نیز می‌تواند صفت فاعلی یا صفت مفعولی گذشته باشد: *قدبلند و بخت‌برگشته* و *زبان‌بسته*.

۳-۱- ترکیب دو اسم: نام سنسکریت این گروه *go.vapuṣ* «گاو شکل» است. در این گروه جزء دوم همان اسم مورد تملک و تعلق است و اسم نخست نشاندهنده شخص یا شیئی و جانوری است که یا بدل اسم دوم است و یا اسم دوم به مدلول آن که آن نیز مورد تعلق و تملک اوست تشبیه شده است: *شیردل* «دارای دلی همچون دل شیر»، *کوه‌پیکر* «دارای پیکری چون پیکر کوه» و *اسکندر سیرت* «دارای سیرتی چون سیرت اسکندر» نمونه‌های این دسته‌اند.

۴-۱- اسم + حرف اضافه + اسم: هرچند تعداد این نوع کلمات در زبان فارسی چندان زیاد نیست، می‌توان رد پای این نوع ساخت را در زبان فارسی میانه نیز یافت. از آنجا که در این کلمات معنای دارندگی، که ویژگی مشترک همه کلمات مرکب ملکی است، نهفته است، این کلمات در این نوشتار در ذیل این دسته قرار داده شدند. *خیام‌پور* آنها را از متعلقات صفت محذوف دانسته و کلمه *نیزه‌به‌دست* را حاصل «نیزه به دست گرفته» دانسته است (همان: ۶۴). صادقی هم آنها را جزء کلمات مرکب نحوی (الصاقی در این نوشتار) آورده است (۱۳۵۸: ۱۱۶). *شانه‌به‌سر، زبان‌در قفا* و *گوش‌به‌زنگ* نمونه‌هایی از این دسته‌اند.

۵-۱- عدد + اسم: این ساختار از زایایی بالایی برخوردار است. گاه در زبان فارسی این کلمات به همراه پسوند ترکیب ساخته شده‌اند: *هزارپا* و *دوبرجه*، صدساله.

۶-۱- ستاک ماضی + اسم: در زبانهای باستانی برخی کلمات مرکب وجود دارند که از صفت مفعولی به همراه اسم ساخته می‌شوند. این صفت مفعولی در زبان فارسی میانه و فارسی تبدیل به ستاک ماضی شده است. کلمات مرکب حاصل از این ساخت همانند سایر کلمات ملکی صفت هستند و گاه معنای فاعلی به خود گرفته‌اند. این شیوه ساخت در زبان فارسی میانه و بویژه زبان فارسی نو زایا نیست، اما برخی از نمونه‌های آن در زبان فارسی نو باقی مانده است. کلمه *بردبار* از این دسته است.

۲- کلمات مرکب تعیینی (determinative): این دسته از کلمات مرکب الف) درون مرکزند، ب) بسته به اینکه هسته آنها اسم یا صفت باشد اسم یا صفت‌اند. این دسته شامل چهار زیرگروه است:

۲-۱- اسم + اسم: کلمات مرکب وابسته (dependent): نام سنسکریت این دسته fatpuruṣa «خدمتکار او» است. وجه ممیز این دسته این است که جزء اول اسمی است که (۱) با هسته در رابطه نحوی اضافی (genitive) است، مانند: کتابخانه و دانشسرا (۲) یا مانند صفت جزء دوم را توصیف می‌کند، مانند: سنگ‌فرش «فرش سنگی» (نک. مایرهوفر ۱۹۷۲: ۱۰۶).

۲-۲- اسم + صفت: در این دسته صفت هسته است و جزء دیگر که اسم یا ضمیر مشترک است وابسته آن است. در زبان فارسی این دسته کم‌شمار است. درد آشنا «آشنا با درد» و خودآگاه «آگاه از خود» متعلق به این دسته‌اند (نک. طباطبایی ۱۳۹۳: ۴۴). ممکن است که رابطه نحوی بین اجزاء از طریق حرف اضافه نمایانده شود: ازخدا/بی‌خبر.

۲-۳- کلمات مرکب وصفی (descriptive): نام سنسکریت این دسته karmadhāraya است. در این دسته، جزء دوم هسته را تشکیل می‌دهد و اسم یا صفت و یا عدد است. جزء نخست نیز اسم، صفت، قید یا عددی است که به ترتیب، در حکم بدل برای هسته است (برای هسته اسم)، یا آن را توصیف (برای هسته اسم و صفت) می‌کند، یا تعداد آن را مشخص می‌کند (برای هسته اسم و عدد) (ویتنی ۱۹۶۴: ۴۹۴، بند ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰؛ مایرهوفر ۱۹۷۲: ۱۰۶).

۲-۳-۱- صفت بسیط / صفت پرستی / صفت اشاره + اسم: پیرمرد، چگونه، اینجا.

۲-۳-۲- اسم + اسم: شاه‌بیت و شیرزن.

۲-۳-۳- عدد + اسم: نام سنسکریت این دسته dvigu «دو گاو» است (هفت‌اقلیم،

چهل چراغ).

۲-۳-۴- عدد + عدد: نهصد

۲-۳-۴- صفت/قید + صفت: کم‌شنوا

۳- کلمات مرکب با جزء دوم فعلی غالب: این ساخت از پربسامدترین ساختهای ترکیبی در زبانهای ایرانی است. به دلیل اینکه در این دسته همانند کلمات مرکب تعیینی جزء دوم هسته معنایی را ایفا می‌کند، در تقسیم‌بندی سنتی عموماً این دسته را در ذیل تعیینی قرار داده‌اند؛ اما به

دلیل ویژگی خاص این دسته، که جزء دوم تنها ستاک فعل یا صفت مشتق از فعل است، در برخی از تحلیل‌ها دسته‌ای جداگانه برای آن در نظر گرفته شده است. در این نوشتار نیز از این شیوه تبعیت شده است. جزء دوم این دسته از کلمات مرکب، ماده مضارع، ماده ماضی، صفت مفعولی گذشته و یا صفت فاعلی گذشته و یا مضارع است. این جزء، هسته کلمه مرکب است و جزء اول یا اسمی است که در رابطه نحوی با جزء دوم است (بسته به ظرفیت جزء دوم این رابطه می‌تواند مفعولی، بایی، دری و یا ازی باشد) و یا صفت و یا قیدی است که جزء دوم را توصیف می‌کند. از آنجا که در این مجال فرصت شرح همه دسته‌های متنوع این گروه وجود ندارد تنها به مثالهای هر یک از این دسته‌ها اکتفا شده، اما در تحلیل کلمات مرکب اخوان به صورت جزئی‌تر به شاخه‌های این دسته پرداخته شده است.

۳-۱- اسم/ضمیرمشتراک + ماده مضارع: اسم، صفت فاعلی، صفت مفعولی و صفت مکان و اسم مصدر حاصل معنایی این کلمات هستند (برای اطلاعات کامل در این زمینه نک. صادقی ۱۳۸۳ و جالیان ۱۳۸۸). شاه‌پسند، کتابفروش، حاصلخیز، بیابان‌گرد، چشم‌انداز، خودنویس، خودپسند، شهرنشین، سحرخیز، دست‌فروش، دست‌دوز، زیرانداز، دست‌بوس، سرشکن، عقب‌گرد و محبت‌آمیز نمونه‌های این دسته هستند و هر یک به شاخه‌ای از آن تعلق دارند.

۳-۲- صفت/قید + ماده مضارع: در این دسته جزء اول چگونگی انجام فعلی را که با جزء دوم بیان می‌شود نشان می‌دهد. حاصل ترکیب یا صفت فاعلی است، یا اسم مصدر: خوش‌خوان و پیش‌فروش نمونه‌هایی از این دسته‌اند.

۳-۳- اسم + ماده ماضی: این دسته نیز دارای تنوع بالایی به لحاظ رابطه اجزاء دارد و اسم در این ساخت در روابط نحوی متنوعی با جزء دوم است. حاصل ترکیب یا صفت مفعولی است و یا اسم مصدر: آبرفت، دست‌پخت و پانوش و سنگ‌نوشت و کیهان‌شناخت نمونه‌هایی از این دسته هستند و هر کدام به شاخه‌ای از آن تعلق دارند.

۳-۴- صفت/قید + ماده ماضی: این دسته چندان تنوعی ندارد و صفت مفعولی/فاعلی گذشته می‌سازد. نوزاد، پیش‌خرید، کوتاه‌نوشت و پیش‌پرداخت نمونه‌هایی از این ساخت‌اند.

۳-۵- اسم/ضمیر مشترک + صفت مفعولی/فاعلی گذشته: در این دسته، بسته به اینکه جزء دوم صفت مفعولی یا فاعلی گذشته باشد معنای کلمه مرکب نیز یکی از این دو خواهد بود. سرمازده و دنیادیده و خودفروخته نمونه‌های این دسته‌اند.

۳-۶- صفت + صفت مفعولی/فاعلی گذشته: این دسته تنوع چندانی ندارد و جزء اول نقش قیدی برای جزء دوم ایفا می‌کند. نورسیده، حالنزرده نمونه‌های این دسته‌اند.

۳-۷- اسم + صفت فاعلی مختوم به سنده: هستی‌بخشنده، نصیحت‌پذیرنده از این دسته هستند. شمار این دسته از کلمات به علت وجود صورت اقتصادی تر اسم + ستاک مضارع (هستی‌بخش و نصیحت‌پذیر) که همین معانی را می‌رساند چندان زیاد نیست (طباطبایی ۱۳۹۳: ۳۶).

۴- کلمات مرکب الصافی: از آنجا که در این دسته اجزاء از طریق چسبیدن عناصر جمله به یکدیگر ایجاد شده‌اند، در این نوشتار برای آنها عنوان الصافی در نظر گرفته شده است. پیشتر صادقی (۱۳۵۸: ۱۱۴-۱۱۷) این دسته را نحوی نامیده است. اما بدین دلیل که در سایر کلمات نیز، که او صرفی نامیده، روابط نحوی برقرار است، اطلاق این نام به صورت اختصاصی به این دسته خالی از اشکال نیست. صادقی برای سیزده شاخه‌ای که در ذیل این دسته قرار داده از نظم خاصی تبعیت نکرده است؛ اما از آنجا که در برخی از این کلمات یا وابسته‌ها و متمم‌های اسم و صفت به آنها متصل شده و یا با حذف بخشی از عبارت بخشهای باقیمانده آن به هم جوش خورده‌اند و در برخی از کلمات اجزاء به هم عطف شده‌اند، می‌توان دو گروه مجزای اتصالی و عطفی را به عنوان شاخه‌های این دسته در نظر گرفت. این کلمات دارای دو مشخصه هستند: نخست اینکه ترتیب اجزای آنها همان است که در جمله داشته‌اند و دیگر اینکه اجزای آنها همیشه تفکیک‌ناپذیر نیستند (صادقی ۱۳۵۸: ۱۱۴).

۴-۱- کلمات مرکب اتصالی: این دسته از کلمات یا حاصل حذف کسره اضافه از بین مضاف و مضاف‌الیه و اسم و صفت و نتیجتاً اتصال آن دو به یکدیگر هستند و یا در آنها بخشی از عبارت، حذف شده و بخشهای دیگر به هم جوش خورده‌اند. رییس‌جمهور و صاحب‌خانه حاصل حذف کسره اضافه از میان مضاف و مضاف‌الیه هستند و سیب‌زمینی و آدم‌برفی حاصل حذف همین عنصر از میان اسم و صفت. گام‌به‌گام و سرتاسر حاصل حذف حرف اضافه از

در ابتدای عبارت و جوش خوردگی سایر اجزاء این عبارتها به یکدیگرانند. در زبان فارسی معاصر این شیوه ساخت کلمات مرکب بسیار زایا است.

۴-۲- کلمات مرکب عطفی: ویژگی این دسته از کلمات مرکب این است که پس از خروج از حالت ترکیبی اجزاء آن از طریق حرف ربط «و» به یکدیگر عطف می‌شوند. (مایرهوفر ۱۹۷۲: ۱۰۵). در دستورهای هندی دو شاخه مجزا برای این دسته در نظر گرفته شده است: یکی تکرار یک کلمه واحد که *āmredita* نام دارد و دسته دیگر که شامل دو کلمه متفاوت است و *dvandva* نام دارد. این دو دسته همان‌هایی هستند که شکی به تبع محققان غربی با عنوانهای مضاعف (*reduplicative*) و مزدوج (*copulative*) نامگذاری کرده است (۱۹۶۴: ۶۲، ۵۴). در زبان فارسی گاه میان اجزاء این کلمات میانوندهای «ا»، «وا» و «وو» واقع می‌شود. نمونه‌های این دسته دمام، سراسر، شرحه شرحه، سُرُسره، شکسته بسته، سرکه-شیره، تکاپو، پس‌وپیش، جنب‌جنبان، کنگ‌کنگان، کمابیش، زناشویی، رفت‌وآمد و شست‌وشو هستند.

۵- کلمات مرکب با جزء اول غالب: این کلمات مرکب برون‌مرکزند و در آنها هسته یا همان جزء غالب در ابتدا قرار دارد. این دسته خود به دو شاخه تقسیم می‌شود:

۵-۱- حرف اضافه + اسم: در این دسته جزء اول حرف اضافه و یا اسم/قیدی است که به جای حرف اضافه نشسته است و جزء دوم اسمی است که متمم آن است. در زبان فارسی این کلمات مرکب اسم، صفت و یا قید هستند. نمونه‌های این دسته بخرد، بنام، درجا، زیردریایی، رومیزی، وزیرسیگاری هستند.

۵-۲- کلمات مرکب با جزء اول غالب فعلی: در این دسته جزء اول یا ماده مضارع است و یا صفت فاعلی‌ای است ساخته شده با *-at* که صورت ضعیف *-ant* است. در زبانهای ایرانی این دسته اختصاص به دوره باستانی دارد و این طرز ساخت به دوره میانه و نو نرسیده است، اما آثار آن به صورت نامهای خاص همانند *ارجاسب* و *داریوش* باقی مانده است.

آنچه در بالا آمد مختصرترین تعریف و توصیفی است که می‌توان از دسته‌های ترکیبی در زبانهای ایرانی ارایه کرد. اکنون با توجه به این دسته‌بندی به تحلیل کلمات مرکب ساخته اخوان می‌پردازیم. ابتدا این کلمات در دسته‌های فوق قرار داده شده تا هم میزان استفاده اخوان از این

دسته‌ها بدست آید و هم آنچه احتمالاً خارج از این دسته‌ها قرار می‌گیرد مشخص شود. سعی شده تا کلمات مرکب در هر دسته به ترتیب مجموعه‌ها به صورتی که در بالا آمد ذکر شوند.

۱- کلمات مرکب ملکی:

۱-۱- صفت + اسم: (آخر شاهنامه): شیرین سلک، زرین پولک، طلایی بال، تنگ جبین، چیره گام. (از این اوستا): آهنین ناخن، زردگون گیسو، تاریکخون، پاک جان، سبزخط، پرغرم، چرکین تار، چرکین پود. (سه کتاب): خطانسل، آبنوسی فام، آتشین بیغام، آشناجانی، زمخت‌اندام، شادآغاز، تاریکخون، سیه‌دستار، ترگونه، زرین‌نوشخند، پیرکینه، سیه‌باران، بهشتی عیش، تیره سرشت، منافق خوی.

۱-۲- اسم + صفت: (زمستان): دودمانش منقرض گشته. (آخر شاهنامه): گریبان چاک، سرهشیار، دل‌بیدار، بال‌بشکسته، خواب‌ازسرپریده.

۱-۳- اسم + اسم: (زمستان): مهتاب‌رنگ، خصم‌کام، گورستان صفت، مرگ مرکب، غم‌بنیاد. (آخر شاهنامه): شکلک‌چهر. (سه کتاب): ظلمناخو^۲، دروغ‌آیین، مخمل‌آوا، نورسرشت، نسیم‌بیکر، گریه‌آواز، ناز‌آیین، غم‌فرجام، اسف‌بنیاد، مرگ‌آیین، سیاهی‌ذات، بیدادخو، میش‌خو، مسلمان‌کیش، شاهین‌شکار، لعنت‌آغاز، زرتار، زرافسار، افسانه‌آفاق، افسون‌سیر، خطرپویه، آتش‌سرود.

۱-۴- اسم + حرف اضافه + اسم: (زمستان): لجن‌درذات. (آخر شاهنامه): بادبان‌ازخون.

۲- کلمات مرکب تعیینی:

۲-۱- وابسته: اسم + اسم: (آخر شاهنامه): خونبوته. (از این اوستا): مرگ‌آشیان، دشنام‌باران. (سه کتاب): پریشادخت، مهتابش، شب‌جامه، مرگبوم، کوهمرغ، کاهپر، مرگابه، غم‌راهه^۳، بوم‌آشیان، چشم‌خند^۴، غمبوته، زهرباران.

۲-۲- وابسته: اسم + صفت: (سه کتاب): خشم‌آشنا، از دور پنهان^۵

۲-۳- کلمات مرکب وصفی:

۲-۳-۱- صفت + اسم: (از این اوستا): پریشان‌بوم، هیچسو. (سه کتاب): کج‌داوری، شورخند.

۲-۳-۲- اسم + اسم: (از این اوستا): کوهمیغ، کوهموج، نفس‌دود. (سه کتاب):

گل‌بوسه، ماهگل، شیردختر، اخمناز، بادبرف، گرگ‌روبه، روبه‌گرگ، خوکفتار^۶.

۳-۳-۲- صفت + صفت: (سه کتاب): بیدارمست، خفته‌هشیار.

۳- کلمات مرکب با جزء دوم فعلی غالب:

۳-۱-۱- اسم + ماده مضارع:

۳-۱-۱-۱- با معنای فاعلی:

۳-۱-۱-۱-۱- جزء اول مفعول صریح جزء فعلی است: (زمستان): آسمان پیمان، سربه-گردونسا، تیرگی پیرا، پندنشونو، لذت خویش پرست، نورجو، گرمی انگیز، شب زدا، سحرستا. (آخر شاهنامه): آسمانکوب، روشنایی ده، عمر او بار. (از این اوستا): شک آور، ماندگی نپذیر، خستگی شناس، «های پاکان» گوی، لفع و لب خایان، گوش آشناجویان، جای پاجویان، زردینه اندایان (چهار کلمه اخیر قیده‌های حالت ساخته شده با پسوند ان هستند). (سه کتاب): کوکوسرا، ماجرا پرس، چربک اندازی، هیبت آور، حنظل شکن، خاصه خوان، ایمان بر انداز، سامان سوز، فراموشی زا، بدگستر، خوف آور، آشنا پرسی، مسائل دان، رسائل خوان، «هی فلانی» گوی، «های پاکان» گو، هر دو سوچاپ، رنگ نگر، تفوفکن، سراپا پوش، مشت کوب، آشیان بر هم زن، دم غنیمت دان، دوست گش، خواب انگیز، حنظل پاش، آیین شناس، هستی آفرین، رینا گویان، انگشت خاموشی نهان بر لب (این دو کلمه اخیر نیز قیده‌های حالت ساخته شده با پسوند ان هستند).

۳-۱-۱-۲- جزء اول رابطه نحوی غیر از رابطه مفعولی صریح با جزء دوم دارد: (سه

کتاب): انصراف آمیز، مهتابگرد، زندان نشین، شادی اندیش.

۳-۱-۲-۲- با معنای مفعولی:

۳-۱-۲-۱-۱- جزء اول مفعول صریح جزء دوم است: (زمستان): بلور آجین. (از این

اوستا): مزار آجین، گوهر آجین، شبنم آجین، داغ آجین.

۳-۱-۲-۱-۲- جزء اول وسیله انجام جزء دوم است: (سه کتاب): دست آفرین.

۳-۱-۳- با معنای صفت مکان: در این دسته جزء اول فاعل جزء فعلی است: (سه

کتاب): نهرت خیز.

۳-۲- صفت/قید + ماده مضارع: این دسته همه معنای فاعلی دارند. (زمستان): پریشانگرد،

هرزه گرد، دله دو، سردسوز، بیخبر از پشت سر آی. (آخر شاهنامه): پریشانگرد، درهم بار. (از این

اوستا) پس پس گریزان، پیش آیان (این دو کلمه نیز قید حالت با پسوند ان هستند)، دم بدم گاه،

افزونبار، روشن‌آرای. (سه کتاب): رقصان‌ریز، خوش‌نوش، بی‌امان‌گستر، نم‌نم‌بار، کم‌کم‌بار، درهم‌بار، ناسازخوانی.

۳-۳- اسم + مادهٔ ماضی: این دسته همه معنای مفعولی دارند. (زمستان): غربت‌آلود، مرگ‌اندود. (آخر شاهنامه): غبار‌آلود، روزگار‌آلود، کاهگل‌اندود. (از این اوستا): دوداندود. (سه کتاب): اضطراب‌آلود، غربت‌زاد، مه‌اندود، قفس‌پرورد، ننگ‌اندود، خون‌آغشت، قفس‌زاد.

۳-۴- صفت/قید + مادهٔ ماضی: تنها عضو این دسته معنای فاعلی دارد. (سه کتاب): تازه‌زُست.

۳-۵- اسم + صفت مفعولی: اعضای این گروه صفات دارای معنای فاعلی یا مفعولی هستند:

۳-۵-۱- با معنای فاعلی: (زمستان): هستی‌ازکف‌داده. (آخر شاهنامه): سحرگم‌کرده، میوه‌ی خویش‌بخشیده.

۳-۵-۲- با معنای مفعولی: (زمستان): دودزده، زمستانزده، بدرد‌آلوده. (از این اوستا): به-خون‌خویش‌آغشته، به‌هست‌آلوده. (سه کتاب): تهمت‌آغشته، دریغ‌اندوده، زهر‌آغشته، روشنی‌نامیده.

۳-۶- صفت + صفت مفعولی: (از این اوستا): سیه‌پوشیده، (سه کتاب): بیکس‌مانده.

۳-۷- اسم + صفت فاعلی مختوم به ند(ه): (آخر شاهنامه) عابر‌فرینده، زهره‌دران، به-خاکستری‌گراینده. (سه کتاب): تاش‌گیربارنده.

نتیجه

چنان که دیده می‌شود اخوان در ساخت کلمات مورد نیازش از اکثر امکانات مختلف ساخت کلمات مرکب در زبان فارسی بهره برده است و آنچه از این دسته‌ها بلااستفاده مانده دسته‌های شماره ۴ و ۵ هستند که به رغم پرتعداد بودن برخی از شاخه‌های آنها جزء دسته‌های اصلی به حساب نمی‌آیند. دسته شماره ۴ دسته‌ای فرعی و حاوی کلماتی است که عموماً ساختهٔ زبان گفتاری و روزمره است و با زبان و سبک شعری اخوان سازگاری ندارد. دسته شماره ۵ نیز چنان که پیشتر آمد شامل شاخه‌ای متروک در زبانهای ایرانی میانه و نو است و شاخه دیگر نیز لااقل در زبان فارسی زایایی چندانی ندارد. همانگونه که انتظار می‌رود بیشترین انتخاب اخوان، از میان

دسته‌های ملکی و دارای جزء دوم ماده مضارع است. در میان این کلمات هیچ مورد غیر معمول و نامتعارفی در زبان فارسی یافت نشد. ساخت برخی از کلماتی همچون *زهره‌دران*، *عابرفریبنده* که در زبان فارسی تداول چندانی ندارند بنا بر ضرورت وزن انجام شده است و نشاندهنده توان شاعر در استفاده از همه امکانات زبان در خدمت شعر است. *تبخر* و *تسلط* اخوان بر ساخت کلمات مرگب در دوره‌های مختلف زبان فارسی نوچندان است که دست به ایجاد ساختهایی زده که در زبان فارسی امروز کاربرد بسیار اندکی دارند ولی در زبان فارسی دری دارای کاربرد فراوان بوده‌اند: تبدیل فعل مرگب به صفت فاعلی، امروزه از طریق افزودن پسوند صفت فاعلی سنده به ماده مضارع عنصر فعلی (=همکرد) صورت می‌گیرد و این در حالی است که در دوره‌های پیشین زبان، امکان این ساخت بدون پسوند و به صورت ماده مضارع خام میسر بوده است. کلماتی مانند *شتابکن* و *خرابکن* در شعر اخوان امروزه در زبان فارسی رواجی ندارند و به صورت شتاب‌کننده و خراب‌کننده به کار می‌روند (صادقی ۱۳۸۳: ۶-۷)، اما در زبان فارسی دری امکان کاربرد آنها وجود دارد (جلالیان همان: ۴۱-۴۳).

آنچه می‌تواند از شاهکارهای ترکیب‌سازی اخوان در این زمینه به حساب آید کلمات مرگب وصفی هستند. به رغم بسامد نه چندان بالای این کلمات، هر یک از آنها را می‌توان الگویی جهت ساخت کلمات مرگب به شمار آورد. در این کلمات شاعر با در کنار هم نهادن هنرمندانه دو کلمه مرتبط و متجانس و یا متضاد توانسته نمونه‌هایی از زیباترین کلمات مرگب زبان فارسی را ایجاد کند. در *خوگفتار حذف* واج مشترک در بین دو جزء ترکیب نیز اقتصاد کلام و زیبایی این ساخت را دوچندان کرده است. این هنرنمایی در ساخت کلماتی که اجزاء آنها خود از چند جزء تشکیل شده‌اند به اوج رسیده است. او در دسته دارای جزء اول فعلی کلماتی را ایجاد کرده که از یک سو از لحاظ چینش و تقدّم و تأخر اجزاء و استفاده از ستاک یا صفات مفعولی/فاعلی فعل، در تعلق-شان به این دسته تردیدی نیست و از دیگر سو حفظ همان ترتیب موجود در جملات زبان آنها را شبیه به کلمات اتّصالی کرده است. این موضوع در مورد کلمات ملکی به ظاهر دارای بیش از دو جزء نیز صادق است و در این دسته نیز شاعر با اعمال برخی تغییرات جزئی به ساخت کلماتی خوش ساخت و دستوری دست یافته است. جزء اول در «هی فلانی» گوی، «های پاکان» گو یک جمله ندایی است که در بخشهای پیشین شعر توسط شخصیتهای داستان بیان شده است. در کلمات *ظلمناخوی* و *ریناگوی* جزء اول برگرفته از آیه قرآن است. در *هردوسوچاپ* جزء اول گروه اسمی

«هر دو سو» است که شامل اسم و دو وابسته پیشین آن است و در گوش آشناجویان، جای پاجویان، لذت خویش پرست و میوه‌ی خویش بخشیده جزء اوّل به همراه مضاف‌الیه خود ظاهر شده است. کلمه دودمانش منقرض گشته به لحاظ ساخت کلی تفاوتی با بال بشکسته ندارد و تفاوت‌های صوری آن با کلمه اخیر حفظ مضاف‌الیه دودمان و استفاده از صفت فاعلی گذشته عبارت اسنادی منقرض گشتن در برابر همین نوع صفت از فعل بسیط شکستن است. کلمه به ظاهر پیچیده‌تر بیخبر از پشت سر آ‌ی هم به لحاظ ساخت تفاوت چندانی با رقصان‌ریز ندارد. هر دو از قید و ستاک مضارع فعل ساخته شده‌اند؛ با این تفاوت که یکی ستاک فعل بسیط است (ریز) و دیگری ستاک مضارع عبارت حاوی فعل است. تفاوت دو کلمه غربت‌آلوده و بدرآلوده نیز تنها در حفظ حرف اضافه به در مورد اوّل است. از این همه جالب‌تر شاید دو کلمه سربه‌گردونسا و انگشت‌خاموشی نهران بر لب باشد. با حذف پسوند قیدسازان در نهران و قرار دادن بر لب پیش از نه صورت *انگشت‌خاموشی بر لب‌نه به دست می‌آید که تفاوتی با سربه‌گردونسا جز حفظ مضاف‌الیه انگشت (یعنی خاموشی) ندارد. این دو پیش از این تنها یک نمونه در زبان فارسی داشته‌اند: بادمجان‌دور-قاب‌چین.

یادداشت‌ها

۱. خانلری پس از پایان تحلیل کلمات مرکب فصلی با این عنوان در کتاب خود آورده است (۱۳۸۷: ۷۵-۷۷).
۲. جزء اوّل این واژه که فعل ماضی اوّل شخص جمع است در این ساخت همانند اسم به کار رفته است. قس. بیدادخو و میش‌خو در همین دسته.
۳. پس از برخی از کلمات مرکب پسوندی افزوده می‌شود که در فارسی عموماً ه/ه است. این پسوند فاقد ارزش معنایی است.
۴. گاه به قیاس با کلمات مرکبی که دارای پسوند ه/ه هستند، از طریق ساخت معکوس کلماتی که مختم به این پسوند هستند در جزء دوم، این پسوند را از دست می‌دهند.
۵. نک بخش نتیجه همین نوشتار.
۶. صورت ادغام‌شده خوک گفتار.

منابع:

- ابوالقاسمی، محسن، (۱۳۸۷). دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).

- اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۶۲). زمستان، چاپ نهم، تهران: انتشارات مروارید.
- اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۷۰). آخر شاهنامه، چاپ دهم، تهران: انتشارات مروارید.
- اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۷۴). سه کتاب، چاپ سوم، تهران: انتشارات زمستان.
- اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۷۵). از این اوستا، چاپ دهم، تهران: انتشارات مروارید.
- انوری، حسن، (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن، تهران: انتشارات سخن.
- جلالیان چالشتی، محمدحسن، (۱۳۸۸). «کلمات مرکب ساخته شده با ستاک مضارع فعل در زبان فارسی و سغدی»، زبان و ادب، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، صص. ۵۵-۳۹.
- خیام‌پور، عبدالرسول، (۱۳۹۷). دستور زبان فارسی، گزارش و ویرایش اسدالله واحد و محمدعلی موسی‌زاده، تبریز: انتشارات آیدین و انتشارات یانار.
- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷). لغتنامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- راستارگویا، و. س.، (۱۳۷۹). دستور زبان فارسی میانه، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران: انجمن آثار مفاخر فرهنگی.
- صادقی، علی‌اشرف، (۱۳۵۸). دستور سال چهارم، آموزش متوسطه عمومی، فرهنگ و ادب، تهران: سازمان کتابهای درسی ایران.
- صادقی، علی‌اشرف، (۱۳۸۳). «کلمات مرکب ساخته شده با ستاک فعل»، دستور، ویژه‌نامه فرهنگستان، ج. ۱، شماره اول، صص. ۵-۱۲.
- طباطبایی، علاء‌الدین، (۱۳۹۳). ترکیب در زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ناتل خانلری، پرویز، (۱۳۸۷). تاریخ زبان فارسی، (سه مجلد)، تهران: فرهنگ نشر نو.
- Duchesne-Guillemin. J. (1936). *Les Composés de l'Avesta*, Paris: Librairie Orientaliste Paul Geuthner.
- Jackson, A.V. W. (1892). *An Avesta Grammar*, Stuttgart: W. Kohlhammer.
- Mayrhofer, M. (1972). *A Sanskrit Grammar*, Alabama: University of Alabama.
- Shaki, M. (1964). *A Study on Nominal Compounds in Neo-Persian*, Praha: Nakladatelstvi Československe Akademie Ved.
- Wackernagel, J. (1905). *Altindische Grammatik*, vol. II., *Nominal Komposition*, Göttingen: Vandenhoeck & Ruprecht.
- Whitney, W. D., (1964). *Sanskrit Grammar*, 10th ed. Of the 2d edition (1889), London: Oxford University Press.